

بلاغت ارتباط کلامی در قرآن

محمد آهی*

استادیار دانشگاه بوعلی سینا؛ همدان

زهرة سوری**

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآنی دانشگاه بوعلی سینا؛ همدان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۷/۱۴)

چکیده

ارتباطات از مباحث مهمی است که موضوع بحث اغلب رشته‌های علوم انسانی است و از این میان، بلاغت در ارتباط کلامی با تکیه بر قرآن از بحث‌های پرارزش بلاغی، ادبی و قرآنی است که در این مقاله مورد پژوهش قرار گرفته است. ارتباطات در زندگی انسان از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده، به طوری که از ابتدا پیامبران الهی در آموزه‌های دینی خود به آن پرداخته‌اند و چگونگی برقراری ارتباط با دیگران را شرح داده‌اند. همچنین ارتباطات در میان فلاسفه جایگاهی خاص دارد و در عصر حاضر نیز به دلیل افزایش راه‌های ارتباطی و شکل‌گیری دهکده جهانی، اهمیت آن نمایان‌تر شده است و بسیاری از محققان به مطالعه علمی آن پرداخته‌اند. از این میان، اهمیت ارتباط کلامی از همه نمایان‌تر و آشکارتر است، به گونه‌ای که می‌تواند تأثیرهای مثبت یا منفی در زندگی انسان گذارد و مسیر او را دگرگون و یا واژگون سازد، چراکه انسان ناگزیر از ارتباط و درگرو ارتباط است. از این روی، قرآن کریم بدان اهتمام ویژه کرده است و حکیمانه و هنرمندانه به بلاغت ارتباط کلامی که کمال آن محسوب می‌گردد، پرداخته است که پژوهش‌های فراوان و گسترده‌ای را می‌طلبد. این مقاله در این راستا و در ارائه بخش کوچکی از این حقیقت عظیم صورت گرفته است و در آن به بلاغت ارتباط کلامی، انواع آن و ویژگی هر یک پرداخته است تا بتواند فتح باب پژوهش‌های دیگر قرار گیرد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، بلاغت، ارتباط کلامی، انواع ارتباطات کلامی.

* E-mail: ahi200940@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: sorizohre@yahoo.com

مقدمه

ارتباط به عنوان جزء لاینفک زندگی اجتماعی و یا حتی فردی، از جایگاه والا و ویژه‌ای برخوردار است. البته فرایند ارتباط محدود به نوع انسان نیست، بلکه گونه‌هایی از آن مختص دیگر موجودات است (صرف نظر از تفاوت‌های بنیادی که با یکدیگر دارند)، اما مبنای فرایند ارتباط در این مقاله، ارتباطات نوع انسانی است.

پیشینه علم ارتباطات انسانی تاریخچه‌ای به وسعت عمر بشریت دارد و از هزاره‌های دور در آموزه‌های دینی پیامبران الهی همواره محل تأکید و توجه بوده است و آنان طی رسالت خود به بیان ساختار کیفی و کمی آن پرداخته‌اند. همچنین علم ارتباط در آثار فلاسفه‌ای چون ارسطو، فارابی و... مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است. با وجود این، عده‌ای مطالعات ارتباط را زاده قرن بیستم می‌دانند و از افرادی چون لاسول، لازار سفلد، لوین، هاوولند، ویلبر شرام و... به عنوان پیشتازان و تأثیرگذاران عرصه ارتباطات نام می‌برند (ر.ک؛ راجرز، ۱۳۸۶ ج ۱: ۱۰۴). البته این نگرش از آن روی است که بعد از جنگ جهانی اول، با گسترش صنعت و آموزش، نیاز به مطالعه علمی ارتباطات بیش از پیش شکل گرفت و در پایان جنگ جهانی دوم نیز حضور علم ارتباطات در دانشگاه‌ها به عنوان یک رشته تحصیلی رسماً مطرح شد (ر.ک؛ لیتل جان، ۱۳۸۴: ۳۰-۳۱). سرانجام، ویلبر شرام - فارغ‌التحصیل رشته تاریخ و علوم سیاسی از دانشکده ماریتا - که از لکنت زبان خود رنج می‌برد، به دنبال رشته ارتباطات به عنوان دومین تخصص تحصیلی خود رفت و در سال ۱۹۴۳ میلادی، نخستین برنامه دکترای تخصصی (Ph.D) ارتباطات جمعی و اولین مؤسسه پژوهش‌های ارتباطی را بنیان نهاد (ر.ک؛ راجرز، ۱۳۸۶ ج ۱: ۱۱۶ و ۱۱۹). همچنین وجود عواملی چون افزایش راه‌های برقراری ارتباط جمعی، امکان برقراری ارتباط آسان در سراسر جهان و پی بردن به قابلیت ارتباط در تغییر افکار، عقاید و سبک زندگی افراد، ایجاب کرد تا مقوله ارتباطات، مبنای پژوهشی و علمی بیابد. از این روی، می‌توان گفت مطالعات ارتباطی قرن بیستم، زاده یک رویکرد انسان‌مدارانه به مقوله ارتباط است و علم ارتباطات در این قرن، در مجامع دانشگاهی حضوری کلاسیک یافت، نه اینکه در این قرن، پایه‌های اولیه آن بنیان نهاده شود.

اما قرآن کریم - این کتاب اعصار و امصار که یکی از راه‌های ارتباطی خداوند با انسان است - طی آیاتی روشنگر، ارتباط، چگونگی شکل‌گیری بلاغت ارتباط کلامی و عوامل موفقیت در آن و وظایف عوامل ذی شعور در ارتباط کلامی را بیان نموده است. در این مقاله، بر آنیم تا این موارد را با تکیه بر آموزه‌های قرآن کریم مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

۱- مفهوم ارتباط

برای ارتباط تعریف‌های بسیار زیادی ارائه شده است، لیکن تعریفی که مورد اتفاق همه دانش‌پژوهان علوم ارتباط باشد، بیان نشده است. محسنیان راد در کتاب *ارتباط‌شناسی خود*، کم‌توجهی به این رشته را در کنار جوان بودن آن، علت این امر می‌داند (ر.ک؛ محسنیان راد، ۱۳۸۲: ۳۹). اما تئودور کلونگر علت تعریف‌ناپذیری ارتباطات را در مباحث علمی و پژوهشی ناشی از این امر می‌داند که «فعل Communicate to» به معنای «ارتباط برقرار کردن»، در واژگان عام به خوبی جا افتاده است. بنابراین، ارائه تعریف علمی از آن به راحتی امکان‌پذیر نخواهد بود (ر.ک؛ لیتل جان، ۱۳۸۴: ۳۵). علاوه بر این علل، می‌توان گفت ارتباط به موجب تداخل در علوم مختلف، محل پذیرش تعاریفی صنفی شده است؛ از جمله اینکه در علوم ارتباطات اجتماعی، واژه ارتباط در معنای انتشار، انتقال اطلاعات و اندیشه‌ها، ایجاد همبستگی‌های اجتماعی و اشتراکات فکری می‌باشد. برابر این تعریف، کلود شانون و وارن ویور درباره مفهوم این واژه می‌نویسند: «کلمه ارتباط، معرف تمام جریان‌هایی است که به وسیله آن یک اندیشه می‌تواند اندیشه دیگر را تحت تأثیر قرار دهد؛ به عبارت دیگر، ارتباط سبب می‌شود که وجدان انسان در وجدان دیگران، تصاویر، مفاهیم، تمایلات، رفتارها و آثار روانی گوناگونی پدید آورد» (زورق، ۱۳۸۹: ۳۷). از دیدگاه علم روانشناسی نیز ارتباط، «فراگردی است حاوی تمام شرایطی که متضمن انتقال معنی باشد» (محسنیان راد، ۱۳۸۲: ۴۵). همچنین در علم نشانه‌شناسی و مردم‌شناسی آمده است که «ارتباطات معنا را برای چرخش در سطح اجتماع به وجود می‌آورند یا ساختار می‌بخشند» (فیاض، ۱۳۸۹: ۳۴۰). تعاریف دیگری از ارتباط هستند که تنها به جنبه خاصی از ارتباط نظر داشته‌اند، بدین صورت که برخی هدف ارتباط یا گیرنده و فرستنده پیام را و برخی دیگر، راه‌های برقراری ارتباط را مبنا قرار داده‌اند، اما آنچه مسلم است، غفلت موضعی آنها از زوایای کلی فرایند ارتباط است. از این روی، برای فهم

ارتباطات، به جای تکیه بر تعاریف ناموفق ارائه شده، می‌طلبد که ارتباط در طرحی مبسوط از دو جنبه کلی مورد بررسی قرار گیرد: ۱- لازمه شکل‌گیری و عوامل سازنده در یک ارتباط چیست؟ در پاسخ باید گفت که وجود چهار عنصر فرستنده، گیرنده، پیام و ابزار انتقال در معیت هم یک ارتباط را شکل می‌دهد. در سال ۱۹۶۰ میلادی، دیوید برلو نیز الگویی برای ارتباط ارائه داد که بیانگر چهار عنصر منبع، پیام، کانال و گیرنده بود (ر.ک؛ محسنیان راد، ۱۳۸۲: ۳۹۳). البته محدودیتی در باب هم‌زمانی و یک‌مکانی عناصر فوق نیست، بلکه ممکن است گیرنده در موقعیت زمانی و مکانی متفاوت با فرستنده، پیام را دریافت کند؛ مانند آنچه که ما پس از صدها سال از آثار مکتوب و منقوش و یا از سبک صنایع دستی و ... گذشتگان درمی‌یابیم. همچنین ممکن است گیرنده در مکانی بسیار دورتر از مکان فرستنده پذیرای پیام باشد؛ مانند آنچه امروزه از طریق وسایل ارتباط جمعی انتقال داده می‌شود. همان‌گونه که گفته شد، اجتماع چهار عنصر فرستنده، گیرنده، پیام و ابزار در معیت هم موجب تحقق امر ارتباط می‌شود، مفهوم این عناصر به شرح ذیل است:

الف) فرستنده

در ارتباطات انسانی، شخصی که پیام را به صورت ارادی و یا غیرارادی ارسال می‌کند، فرستنده پیام است.

ب) گیرنده

انسان ممکن است عامداً خود را در محل پذیرش یک پیام قرار دهد و یا اینکه ناخواسته در موضع دریافت پیام قرار گیرد که در هر دو مورد این شخص، گیرنده پیام به شمار می‌رود. البته ممکن است واکنش گیرنده به فرستنده مضمون پیام یا ابزار انتقال باشد.

ج) پیام

در هر فرآیند ارتباطی، آنچه فرستنده ارسال و گیرنده دریافت می‌کند، پیام است. البته گاه دریافت پیام از سوی گیرنده در مقایسه با فرستنده، حکایت از مراتب معنایی متفاوتی دارد. ابراهیم فیاض در کتاب دین، فرهنگ و ارتباطات می‌آورد که در ارتباطات، دو مکتب به وجود آمده است:

۱- مکتب انتقال پیام. ۲- مکتب تولید و مبادله معنا. این دو مکتب در اینکه چه چیزی محتوای پیام را تشکیل می‌دهد، متفاوت هستند. در مکتب اول، پیام آن چیزی است که فرستنده قصد آن را می‌کند؛ یعنی نوعی جبر مکانیکی ارتباطی بر آن حاکم است و در مکتب دوم، گیرنده از طریق تعامل با متن پیام به صورت معنا، پیام را به دست می‌آورد و در آن، مخاطب پیام آزاد است که چه نوع معنایی انتخاب یا دریافت کند که تجربه‌های فرهنگی نقش اساسی را بازی می‌کنند (فیاض، ۱۳۸۹: ۵۱-۵۲).

د) ابزار انتقال پیام

ناگزیر فرستنده در انتقال پیام به ابزار و وسیله‌ای نیازمند است. گاه انسان با کلام خود مطلبی - خواه اندیشه‌ها و عقاید، خواه احساسات و عواطف خود - را به دیگری منتقل می‌کند و گاه امر انتقال با سکوت، حرکات اعضای بدن و یا با یک نوشتار و ... انجام می‌شود؛ مثلاً ما با هدیه دادن به یک دوست، بدو اظهار علاقه می‌کنیم، یا اینکه با تکان دادن سر به سمت پایین، درباره موضوعی پاسخ مثبت می‌دهیم و با تکان دادن به اطراف، اظهار بی‌اطلاعی می‌کنیم. در واقع، ما با این ترفندها و ابزارها به گونه‌ای از کلمات و جملات، اما به زبان فرهنگ (هدیه دادن) و زبان بدن مدد گرفته‌ایم؛ به عبارتی، حرکات قراردادی و بعضاً غیرقراردادی (آنچه میان مادر و کودک رد و بدل می‌شود)، نوعی ابزار زبانی هستند. بنابراین، در میان ابزارهای انتقال پیام، کلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و همین امر برخی از محققان ارتباطات را بر آن داشته تا مبنای تقسیم ابزار انتقال پیام را کلام قرار دهند و آن را به دو دسته کلامی و غیرکلامی تقسیم کنند. ۲- کیفیت و چگونگی ارتباط وابسته به چه عواملی است و چه اهداف و نتایج را در بر دارد؟ آیا ارتباط می‌تواند تأثیر مهمی بر زندگی انسان بگذارد و موجب تغییر، اصلاح یا تعالی حیات انسان شود؟ برای پاسخ به این گونه پرسش‌ها، عوامل چهارگانه‌ای مطرح می‌شود که بستر ساز امر ارتباط هستند.

الف) چگونگی شکل‌گیری ارتباط

ارتباط باتوجه به نحوه شکل‌گیری خود دو نوع است: یکی آن دسته از روابط است که انسان در شکل‌گیری آن دخالتی ندارد؛ مانند بسیاری از روابط جبری میان انسان‌ها از جمله رابطه مادر و

فرزندی، پدر و فرزندی، خواهری و برادری، خویشاوندی یا به عبارتی، روابط نسبی و نیز تا حدودی روابط همسایه‌ای. اما نوع دیگری از روابط وجود دارند که به صورت اختیاری شکل می‌گیرند که به این قبیل روابط می‌توان گفت روابط سببی؛ مانند رابطه میان شاگرد و استاد اخلاق و یا دوستی خود خواسته میان افراد.

ب) هدف ارتباط

برقراری ارتباط از سویی به نیاز انسان برمی‌گردد؛ بدین معنی که ما برای رفع و رجوع بسیاری از کارها، اعم از نیازهای مادی و معنوی چون تهیه وسایل مورد نیاز زندگی و یا برای حل مشکلات و پاسخ پرسش‌ها، به برقراری ارتباط نیازمندیم. اما درباره هدف ارتباط مباحث بسیار زیادی مطرح شده است؛ بدین صورت که اگر به عنوان شخص سوم به ارتباط نگاه کنیم، هدف از آن را می‌توان رفع نیازهای طرفین، فهم و دریافت مسائل مختلف یا به گفته ارسطو اقناع دیگران (ر.ک؛ محسنیان راد، ۱۳۸۲: ۴۳) و ... دانست. اما اگر فعالانه به بطن ارتباط بنگریم، در خواهیم یافت که هدف در فرآیند ارتباط به نوعی مستور است و نیز بین فرستنده و گیرنده پیام می‌تواند متفاوت باشد؛ بدین معنی که در یک ارتباط گاه هدف گیرنده، یادگیری و فهم است، ولی هدف فرستنده، خودنمایی و نشان دادن توانایی‌های علمی است. البته همین هدف همیشه پوشیده و پنهان نیست؛ مانند شاعران پیشینی که برای اظهار فضل شعرهای سروده‌اند، ولی گذر زمان نقاب از غایت آنان انداخته است.

ج) نتیجه ارتباط

هر عمل و کاری که انجام می‌شود، حاصل امتزاج طیف‌های گوناگونی از احوال، اعمال و اجناس پراکنده است که همگی در راستای رسیدن به یک غایت به هم گره خورده‌اند؛ به عبارتی، غایت یک کار، علت گرد هم آمدن امور مختلف است و اگر فرستنده در نهایت امر، غایت خود را عملی سازد، می‌توان گفت وی موفق و در غیر این صورت، ناموفق بوده است. گیرنده نیز زمانی موفق خواهد بود که دقیقاً به همان مفهوم مورد نظر فرستنده دست بیابد، چراکه اگر ما بخواهیم در ارتباط این فرایندی دو سویه، تنها برداشت‌های ذهنی خود را ملاک قرار دهیم و پیام مورد نظر فرستنده را نادیده بگیریم، در حقیقت، ارتباطی صورت نگرفته است و ما آفت ارتباط را به زعم خود نتیجه

ارتباط یافته‌ایم. باید گفت برداشت ذهنی گیرنده چه وجهی در رابطه دو سویه می‌تواند داشته باشد؟! به همین دلیل، برخی ارتباط را زمانی موفق می‌دانند که «در گیرنده پیام مشابهت معنی با معنی مورد نظر فرستنده پیام ایجاد شود» (همان: ۵۷) همچنین برون عامل موفقیت ارتباط را در رسیدن دو طرف به یک درک مشترک از نظرها و پیام‌هایی می‌داند که ردّ و بدل می‌شود (بورن، ۱۳۷۹: ۴۵). البته این آفت غالباً متوجه گیرنده است، نه فرستنده. اگرچه در مواردی این قصر می‌تواند از سوی فرستنده باشد؛ مثلاً به دلیل شناخت سطحی از فهم گیرندگان خود، پیامی را ارسال کند یا در انتقال کلیت موضوع پیام خود ناتوان باشد و یا اینکه از ابزار ناکارآمد در جریان ارتباط استفاده کند.

بررسی ارتباط در قرآن

در قرآن ارتباط کلامی، به نوع انسان با انسان محدود نمی‌شود، بلکه دامنه ارتباطها، به‌ویژه ارتباط کلامی شامل رابطه خدا با تمام موجودات هستی، خدا با فرشتگان، خدا با انسان، انسان با فرشتگان، انسان با حیوان، خدا با شیطان و شیطان با انسان می‌باشد که برای هر یک از این عنوان‌ها مباحث بسیار مهم و پیچیده‌ای بیان شده است. همچنین زمان و محلّ برخی از این ارتباطها به عوالم دیگر یعنی بهشت، جهنّم، قیامت و... برمی‌گردد. به‌ویژه در زمینه‌ای ارتباط خدا با بهشتیان و جهنّمیان، همچنین ارتباط کلامی در میان بهشتیان و جهنّمیان و یا ارتباط فرشتگان با این دو گروه. بنابراین، باید گفت ارتباط کلامی در قرآن تنها منحصر به این عالم و آدمیان نیست؛ زیرا انسان جامع مراتب هستی است. بنابراین، می‌بایست نحوه ارتباط با تمام مراتب هستی را بداند و قرآن که جامع تمام ارتباطهاست، نحوه این ارتباطها را به انسان متذکر می‌شود. خداوند متعال طی قرآن برای متکلمان، مستمعان، کلام و هدف از ایجاد یک ارتباط بایدها و مشخصه‌هایی را بیان نموده است که پیش از بررسی این عناوین ابتدا زمینه‌های ارتباطی کلامی انسان با خود، با خدا و دیگران را شرح می‌دهیم.

ارتباط با خود

در میان موجودات جهان، انسان تنها موجودی است که در ارتباط با خود دارای خودآگاهی است؛ بدین معنی که به داشته‌ها و نداشته‌های خود عالم است و می‌داند که چه چیزهایی را می‌داند و چه چیزهایی را نمی‌داند (ر.ک؛ احمدی، ۱۳۸۱: ۷۰). همچنین انسان قادر است، به مثابه دیگری با خود گفتگو داشته باشد و خود را ارزیابی کند. همین امر موجب شد تا این قابلیت حدیث نفس یا خودگویی نام گیرد، حدیث نفس در ادبیات و کتب اخلاقی معنی متفاوت دارد؛ به این صورت که در ادبیات حدیث نفس یکی از شگردهای موجود در ادبیات داستانی و ادبیات نمایشی است که به موجب آن یکی از شخصیت‌های نمایش یا داستان، سیر اندیشه‌ها و افکار درونی خویش را بدون حضور مخاطب به زبان می‌آورد. اما در کتاب‌های اخلاقی به آنچه که به فکر انسان خطور می‌کند و ذهن را به خود مشغول می‌سازد، حدیث نفس می‌گویند.

قابلیت حدیث نفس در انسان به این معناست که شخص می‌تواند با خود بیندیشد، تصمیم بگیرد، نتیجه عمل خود را بررسی و محاسبه کند و در نهایت، خود را تشویق یا تنبیه کند. گویی درون انسان جامعه‌ای است که هم قوانین دارد، هم نیروی اجرایی و هم نیروی قضایی. این توانایی تنها مختص قشر خاص و محدودی از افراد نیست، بلکه مربوط به تمام انسان‌هاست، چراکه خداوند سرشت نوع بشر را بر اصل ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ پس فجور و تقوا را به او الهام کرده است (الشّمس/ ۸) قرار داده است؛ یعنی در نهاد انسان هم فجور و هم تقوا تعبیه شده است که وجود این خیر و شر در آفرینش انسان موجب شده تا در نگاه اول برای انسان دو «خود» مطرح شود. البته وجود خیر و شر در انسان، در واقع، ناظر بر دوبعدی بودن ماهیت وی است؛ به عبارتی، انسان از آن روی که موجودی دوبعدی است (بُعدی از خاک و بُعدی از روح)، در قرآن هم مورد مدح و ستایش قرار گرفته است و هم مورد مذمت و نکوهش. اما ستایش از وی مربوط به هویت انسانی اوست که پشتوانه آن، روح الهی است و نکوهش وی مربوط به طبیعت مادی. اگر انسان، تنها به بُعد طبیعی خود توجه کند و از هویت انسانی خویش که همان روح الهی است، غافل شود، نه تنها از مسیر کمال بازمی‌ماند، بلکه دچار انحطاط می‌گردد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۲: ۲۱-۲۲). با این وصف، دو «خود» یا دو «من» در درون انسان وجود دارد که یکی انسانی و دیگری حیوانی است

(ر.ک؛ همان، ۱۳۸۶: ۶۰). یکی آدمی را به سمت انسانیت دعوت می‌کند و دیگری او را به سوی حیوانیت فرامی‌خواند. از این رو، ملاحظه آنچه که انسان را به خیر دعوت می‌کند و برای وی سودمند است، الهام نامیده و از طرفی، آنچه که او را به شرّ و بدی فرامی‌خواند، وسواس نامیده است (ر.ک؛ صدرای شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۳۷). مادام که بشر در حصر جهان مادی است، این نزاع میان این دو «خود» ادامه دارد، ولی عاقل هنرمند کسی است که در این جدال و کشمکش‌ها راه خیر و نیکی را پیش گیرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند ﴿(الأعراف/۲۰۱)﴾. پس انسان هنگام مواجهه با وسوسه‌های شیطانی میان خود «فجور» و خود «تقوا» دست به گزینش می‌زنند، اما پرهیزکار به یاد خدا می‌افتد که تدبیر همه امور به دست اوست. پس از او یاری می‌طلبد. از این روی، خداوند شرّ شیطان را از ایشان دفع نموده، پرده غفلت را از ایشان برطرف می‌سازد و بینا می‌شوند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۴۹۸). البته شمار «من»‌های انسانی زیاد و دارای مراتب متفاوت است، ولی با خودسازی، انسان به وحدت مفهومی خواهد رسید. فواید داشتن یک ارتباط درونی موفق تنها به جنبه‌های فردی انسان ختم نمی‌شود، بلکه روابط اجتماعی انسان را نیز در بر می‌گیرد. همان‌گونه که امام هادی (ع) می‌فرماید: «هر که برای خود شخصیت و ارزشی قائل نشود، از گزند او خاطر جمع مباش» (حرّانی، ۱۳۸۴: ۸۸۱). پس لازمه حضور مثبت در اجتماع، خودسازی است؛ بدین معنا که اگر انسان برای خود ارزشی قائل نباشد، به تبع، برای دیگران نیز ارزشی قائل نخواهد بود؛ زیرا اگر ما نتوانیم میان «من»‌های دروغین و راستین خود تفکیک و تعادل ایجاد کنیم، هرگز موفق به ایجاد تغییر و اصلاح مثبت محیط خود نخواهیم بود.

ارتباط با خدا

نظم یکپارچه و هماهنگ موجود در تمام اجزای جهان هستی، نشان از آفریننده‌ای دانا و توانا دارد که برخی این آفریننده را «طبیعت و اتفاق» نامیده‌اند و برخی دیگر آن را «خدا» خوانده‌اند. گرایش به وجودی والا و برتر از ابتدای خلقت در همه انسان‌ها وجود داشته است. این گرایش را یونگ - روانشناس سوئیسی - گرایش به یک مبداء کلّ می‌داند. وی معتقد است که تصوّر مبداء کلّ

در طول تاریخ بشری وجود داشته است و به صورت یک کهن‌الگو در ناخودآگاه جمعی آدمیان جای گرفته است (ر.ک؛ کریمی، ۱۳۸۹: ۸۲). با اندکی اغماض در این دیدگاه می‌توان گفت این «کهن‌الگو» اشاره به همان وجود فطرتی انسان دارد که اصل مشترک در خلقت همه انسان‌ها است و از گزند هر گونه تغییر و تبدیل مصون است؛ به عبارتی، همه انسان‌ها، یعنی چه کسانی که به وجود خداوند اعتقاد دارند و چه کسانی که در انکار فاعل هستی می‌کوشند، همگی بر اصل فطرت آفریده شده‌اند. اما برخی به ندای فطرت خود پشت پا زده‌اند و زبان به انکار خداوند گشوده‌اند. از منظر قرآن کریم، این افراد پس از اینکه دستشان از علل مادی کوتاه شود و پرده‌های غفلت آنان کنار رود، معبود فطری خود را مشاهده خواهند کرد و از او باری می‌طلبند: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند! ﴿(العنکبوت/۶۵). از منظر قرآن، پیشامدهای سخت و دشوار زمینه‌ساز شکوفایی گنجینه فطرت در درون آدمی است که اگر وی به این ندای درونی پاسخ مثبت دهد و با آن همگام و همراه شود، به اوج کمال معهود خواهد رسید. البته کمال انسان بر خلاف کمال موجودات تک‌بعدی، شامل مراتب بسیاری است که برای رسیدن به آن باید بهترین راه را برگزیند و انتخاب بهترین راه، تنها در سایه مدبرالامور امکان‌پذیر است؛ زیرا لازمه بهترین هدایت، داشتن بیشترین شناخت است. از این روی، انسان همواره در امور خود وابسته و محتاج به خالق خود است و این امر بیانگر رابطه دوطرفه مابین انسان و خداوند است؛ بدین معنا که هم انسان با خداوند در ارتباط است و هم خدا با انسان. اما اساس ارتباط در انسان نیاز و در خدای مهربان جود و بخشش است. به این تعبیر، انسان به وسیله دعا، نماز، گریه و... با خداوند ارتباط برقرار می‌کند. البته کیفیت و کمیت این ارتباط همواره از طریق قرآن کریم، ﴿وَإِذْ كَرَّمَ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ﴾ پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن؛ و از غافلان مباش! ﴿(الأعراف/۲۰۵) و سیره‌های پیامبران و ائمه معصوم^(ع) شرح داده شده است. اما رابطه خدا با انسان ارتباط اسمائی و صفاتی است که در شکل‌های متفاوت تجلی دارد.

اما جلوه ارتباط کلامی خدا با انسان به سه شیوه می‌باشد: از طریق وحی، از ورای حجاب یا با پیک رسول: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ﴾ و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می‌فرستد و به فرمان او آنچه را بخواهد، وحی می‌کند، چراکه او بلندمقام و حکیم است ﴿(الشوری/۵۱)﴾. گاهی انسان در حل مشکلات خود سرگردان می‌شود و از میان چند راه و بیراه، به ناچار با اطلاع ناچیز و محدود خود، راهی را برمی‌گزیند که در نهایت امر، متوجه می‌شود باگزینش این راه به نتیجه مطلوب رسیده است؛ به عبارت دیگر، اراده‌ای که در جان انسان، منجر به تصمیمی پاک می‌شود و او را از تباهی و آلودگی می‌رهاند، کلام خداوند تبارک و تعالی بوده است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۵: ۲۱۷-۲۱۸). بنابراین، ابزار ارتباط خداوند با انسان - بر خلاف زبان طبیعی که از طریق تکلم انجام می‌پذیرد و ابزار آن واژه‌هاست - شامل الهامات، توفیقات، القانات، حضور شخص‌وار خدا در انسان، مواجهه انسان با خدا، هدایت‌های تشریحی و تکوینی، غریزی، فطری و تقدیری، تجلی یا اراده و تدبیر خدا در فعل، ضمیر و وجدان انسان، کشف عارفانه و اتصال با عقل فعال ... می‌باشد (ر.ک؛ باقری اصل، ۱۳۸۳: ۴۵). البته خداوند با برخی از انسان‌های گناهکار اساساً گفتگویی ندارد و در قیامت نیز تنها همین عتاب خدای سبحان را دریافت می‌کنند که به جهنم بروید و با من سخن نگویید (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۵: ۲۱۷) و ارتباط رحیمیه خداوند با انسان توفیقی است که نصیب هر کسی نمی‌شود، بلکه روحی پاک و آماده را می‌طلبد که با خرق حجاب‌ها زمینه این مرادده را فراهم سازد؛ یعنی روح در صورتی قابلیت پذیرش و دریافت کلام خدا را می‌یابد که بر فطرت اصیل الهی باشد. به تعبیری، اگر کلام، گفتار، رفتار و اعمال رنگ و صبغه الهی بیابد، آنگاه انسان از مرتبه مناجات به منادات می‌رسد و در این مرتبه است که خداوند با انسان تکلم می‌کند؛ نظیر گفتگویی که با حضرت موسی^(ع) داشت: ﴿...وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا...﴾ و خداوند با موسی سخن گفت ﴿(النساء/۱۶۴)﴾. البته سبک و سیاق صحبت کردن خداوند با پیامبران و غیرپیامبران متفاوت است.

ارتباط با دیگران

انسان موجودی نیازمند است و برای رفع مرتبه‌ای از این نیازها، محتاج به زندگی اجتماعی است. با این توصیف، نیازهای انسان نقشی محوری در شکل‌گیری تمدن‌ها داشته و دارد. مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی نیز مؤید آن است. همچنین دریافته شده است که انسان از دیرباز اجتماعی می‌زیسته است و هیچ‌گاه بشر در جزیره‌ تنهایی سکونت نداشته است (ر.ک؛ اسفندیاری، ۱۳۸۸: ۱۵-۱۶). همچنین غالب فلاسفه انسان را موجودی «مدنیّ بالطبع» معرفی کرده‌اند. ملاصدرا مدنیّ بالطبع بودن انسان را این می‌داند که حیات انسان جز با تمدن، تعاون و اجتماع منتظم نمی‌گردد، چراکه نوع انسان منحصر در فرد نیست و وجود او به صورت انفرادی ممکن نیست (صدرای شیرازی، ۱۳۸۱: ۵۵۷). به اعتقاد فارابی، ذات همهٔ مردم بر این سرشته شده است که در پایدار ماندن و رسیدن به بهترین کمال‌ها نیازمند چیزهای بسیاری هستند که یک نفر به تنهایی نمی‌تواند به همهٔ آنها بپردازد، بلکه نیازمند گروهی هستند که هر یک به بخشی از این نیازها بپردازد و آن را برآورده سازد (ر.ک؛ جمشیدنژاد، ۱۳۸۸: ۱۴۴). بنابراین، تأکید اسلام بر مدنیت انسان مبتنی بر سرشت وجودی انسان است که برای رفع مایحتاج خود ملتزم به زندگی جمعی و گروهی است؛ زیرا در این شیوهٔ زندگی اجتماعی، علاوه بر رفع احتیاج‌های اولیه و ثانویهٔ خود، قابلیت‌های وجودی او نیز شکوفا می‌شود؛ به عبارتی، هویت واقعی انسان زمانی آشکار می‌شود که وی بتواند تمام استعدادهای خویش را به فعلیت برساند تا به بلندای مقام انسانی خویش بار یابد و با تحقق این اوصاف انسانی است که می‌تواند جامعه‌ای سالم و مدنیّتی مفید داشته باشد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۷: ۲۳-۲۴). زندگی اجتماعی مستلزم کسب توانایی‌ها و مهارت‌هایی است که بدون به‌کارگیری آنها، زندگی انسان مختل می‌شود؛ از جمله ارتباط‌های کلامی که فی‌نفسه اساس ارتباط را شکل می‌دهد. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، فرستنده و گیرنده دو عامل صاحب شعور در فرایند ارتباط کلامی هستند که در قرآن مسائل حقوقی، اخلاقی و عبادی هر یک بیان شده است؛ از جمله اینکه کلامی که متکلم در فرایند ارتباط اتخاذ می‌کند، باید بر آیینی باشد که با فطرت و مزاج خود و گیرندگان سازگار باشد. یا اینکه به قدر عقول گیرندگان، مفاهیم را عرضه کند و گیرندگان نیز موظف شده‌اند تا کلام‌ها را شناسایی کنند و بهترین آن را برگزینند. اما نقش کلام

به عنوان واسطه که به وسیله فرستنده انتخاب می‌شود، باید هم به لحاظ مفهومی و هم به لحاظ ساختاری در تأیید فطرت باشد. این دست از عوامل ارتباطی به همراه هدف ارتباط، در قرآن از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند که به بررسی وظایف و کیفیت این عناصر می‌پردازیم و در واقع، قرآن کریم با بیان ویژگی‌های مهم و سازنده در کلام، متکلم و مستمع به عنوان سه عنصر ارتباطی در پی بیان بلاغت در یک ارتباط کلامی است که از آن تعبیر به «بلاغ‌المبین» می‌گردد. «بلاغت» در لغت، به معنی «چیره‌زبانی، شیواسخنی و زبان‌آوری» است و در اصطلاح، به معنی تطبیق کلام با مقتضای حال مخاطب است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژه بلاغت). امام صادق^(ع) طی حدیثی فرموده‌اند: «ثَلَاثَةٌ فِيهِنَّ الْبَلَاغَةُ: التَّقَرُّبُ مِنْ مَعْنَى الْبُغْيَةِ، وَ التَّعَبُّدُ مِنْ حَشْوِ الْكَلَامِ وَ الدَّلَالَةُ بِالْقَلِيلِ عَلَى الْكَثِيرِ: بلاغت در سه چیز نهفته است: نزدیک شدن به معنی مورد نظر، دور شدن از سخنان اضافی و با کلمات کم، مطالب زیاد فهماندن» (حرانی، ۱۳۸۴: ۵۷۰-۵۷۱). طبق این بیان نورانی، بلاغت سخن در گرو بلاغت معناست و تا معنا خالص و برگزیده نباشد، کلام برگزیده نخواهد شد. ولی رایج‌ترین تعریفی که از بلاغت دیده شده، تعریف سکّاکی است که خطیب قزوینی آن را به صورت کلاسیک چنین آورده است: «بلاغت در کلام، مطابقت آن با مقتضای حال است، همراه با فصاحت آن» (رسولی، ۱۳۸۰: ۹۶-۹۷). طبق این تعریف، بلاغت هم شامل فصاحت است و هم در مسیر اقتضای حال مخاطبان؛ به عبارتی، هر کلام بلیغی فصیح نیز هست و اگر کلام فصاحت نداشته باشد، نمی‌تواند بلیغ هم باشد؛ زیرا هیچ‌گاه لفظ بیمار، معنای درست و تأثیرگذاری را به مخاطب منتقل نمی‌کند (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۴: ۵۸-۵۹) و این همان دستور قرآن است که بر آن تأکید کرده است؛ زیرا کلام انبیاء و اولیاء در تبشیر و انذار مردم باید با اصول فصاحت و بلاغت عجین باشد تا تأثیرگذار باشد. نظیر آنچه که حضرت موسی^(ع) هنگامی که از طرف خداوند عهده‌دار هدایت فرعون شد، از خداوند تقاضا نمود که برادرم هارون را یاور من قرار ده، چراکه زبان من به قدر کافی گویا نیست؛ یعنی آن شیوایی گفتاری که در برادرم هارون هست، در من نیست. البته از این گفتار، فصیح بودن حضرت موسی^(ع) نیز دریافت می‌شود، اما تنها مرحله عالی شیوایی و فصاحت، در گفتار ایشان نبوده است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۷: ۱۶۹-۱۷۰). بنابراین، در ارتباط کلامی از منظر قرآن، هم کلام باید دارای بلاغت و در نهایت زیبایی و مناسب حال باشد و هم متکلم و مستمع هر دو بلیغ باشند تا بلاغت در ارتباط کلامی به معنی حقیقی تحقق یابد و

تأکید خداوند سبحان در قرآن مبنی بر اینکه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾ ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد... ﴿(ابراهیم/۴)، هم اقتضای حال مخاطب را بیان می‌کند و هم بلاغت کلام و متکلم را که در اینجا به بیان آنها می‌پردازیم.

کلام بلیغ از منظر قرآن

در معنای کلی، کلام ابزار انتقال مفاهیم است؛ مفاهیمی که نزد هر انسان محبوس است، ولی به وسیله کلام به پرواز درآورده می‌شوند. اما آنچه از گذشته تا به امروز حائز اهمیت بوده، یکی «چه گفتن» و دیگری «چگونه گفتن» است. البته تاریخ همواره شاهد قلم‌های متعصبی است که دست به حذف یکی از این دو رکن زده‌اند و غالباً «چه گفتن» مورد این تاخت‌وتاز و بی‌مهری قرار گرفته است. اما در قرآن این معجزه نبوی هم «چه گفتن» و هم «چگونه گفتن» همواره از جایگاه کلیدی برخوردار بوده است و این همان بلاغت کلام است که آن را «مطابقت کلام فصیح با مقتضای حال» می‌دانند (ر.ک؛ رجایی، ۱۳۷۹: ۱۷)؛ به عبارتی، قرآن رأس کار پیامبران را در همین امر، یعنی «بلاغ‌المبین» منحصر کرده است. به همین منظور، با تکیه بر قرآن، می‌توان کلام را از دو مقوله ساختاری و محتوای مورد بررسی قرار داد:

الف) کلام از حیث ظاهری باید فصاحت داشته باشد تا به بلاغت بیانجامد؛ زیرا خداوند وظیفه پیامبران را در ارتباط با مردم، «بلاغ‌المبین» معرفی می‌کند؛ یعنی ابلاغ و تبلیغ آنها باید درست و زیبا باشد، به گونه‌ای که مستمع، مقصود را به طور مطلوب و بی‌پیرایه فهم و درک نماید (ر.ک؛ زکریایی، ۱۳۹۰: ۱۴۸). از این رو، فصاحت و بلاغت کلام، دو ویژگی کلامی هستند که به درستی و زیبایی سخن می‌انجامد. «فصاحت» در لغت به معنی «روانی و روشنی سخن» است، به گونه‌ای که برای شنونده و خواننده سنگین نباشد و در اصطلاح، کلامی فصیح است که از ضعف تألیف، تنافر کلمات، مخالفت قیاس، یعنی مخالفت با اصول و قواعد دستوری زبان، تکرار و پیچیدگی لفظی و معنوی میرا باشد (ر.ک؛ وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۶۳). البته این شیوه سخنوری کاری بسیار دشوار و پیچیده است، چراکه همه مخاطبان یک کلام، در یک سطح فکری و عقلی نیستند، بلکه گاه

مخاطبان، افرادی ظریف و نکته‌سنج هستند و گاه جاهلان سخت‌نقش. بنابراین، ارائه کلامی که عقل‌ها و طبع‌ها را خوش افتد، به فرموده قرآن، آن کلام «بین» است. کلام بین همان کلام فصیح است که علاوه بر موارد مذکور، مشخصه‌های زیر را دارد:

- ۱- روشنی و گویایی، نظیر آنچه حضرت ابراهیم در موعظه خود نسبت به عمومی خود - آزر - ایراد نمود: ﴿...مَا تَعْبُدُونَ...﴾... هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ* أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ* أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ* أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيَ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ... چه چیز را می‌پرستید؟*... آیا هنگامی که آنها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟* یا سود و زبانی به شما می‌رسانند؟*... آیا دیدید چیزهایی را که پیوسته پرستش می‌کردید* شما و پدران پیشین شما* همه آنها دشمن من هستند مگر پروردگار عالمیان! ﴿الشعراء/۷۰-۷۷﴾. چنان‌که مشاهده می‌شود، کلام مبانی عمیق عقلانی را بدون پیچیدگی و ابهام بیان می‌کند.
- ۲- موجز بودن ﴿أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ﴾ یا ﴿أَوْ يَضُرُّونَ﴾ در جمله‌ای مختصر و مفید، تمام سمت و سوی تلاش انسانی را که یا برای جلب منفعت است، یا برای دفع ضرر بیان می‌کند.
- ۳- ساده بودن؛ زیرا اصول فکری را در الفاظ و جملاتی روان و به دور از تکلف مطرح می‌سازد و با پرسش ﴿مَا تَعْبُدُونَ﴾ پوچی اصنام را به سادگی بیان می‌دارد.

ب) کلام به لحاظ موضوعی و محتوایی

از منظر قرآن، کلام از نظر موضوع و محتوا چهار نوع است: ۱- قول معروف: ﴿...وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا: ...﴾ و با آنها سخن شایسته بگویند ﴿(النساء/۵)﴾. ۲- قول حسن: ﴿...وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا: ...﴾ و به مردم نیک بگویند... ﴿(البقره/۸۳)﴾. ۳- قول لغو. ۴- قول اثم: ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا: در آن (باغهای بهشتی) نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند، نه سخنان گناه‌آلود﴾ (الواقعه/۲۵). اما قول معروف و بلیغ مؤلفه‌هایی دارد که عبارتند از: ۱- اولین مؤلفه همان معنای معروف بودن است که به فرموده حضرت امیرالمؤمنین، علی^(ع): «خَالِطُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَ دَعُوهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَ: با چیزهایی که مردم می‌شناسند، با مردم رابطه برقرار کنید، نه با چیزهایی که مردم نمی‌شناسند» (مجلسی، ج ۱: ۵۱۸)؛ یعنی سخنی که به اندازه وسع علمی و عقلی افراد گفته

شود. نظیر آنچه حضرت خضر^(ع) در جواب به درخواست حضرت موسی^(ع) مبنی بر اینکه به من بیاموز آنچه را که به تو تعلیم شده است. آن حضرت در جواب به حضرت موسی^(ع) فرمودند: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ گفت: تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی! * و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموز آن آگاه نیستی شکیبا باشی؟! ﴿(الکهف/۶۷-۶۸). بنابراین، برای فهمیدن، قابلیت‌ی لازم است که تا در شخص نباشد، انتقال آن علم جایز نیست. ۲- کلام بلیغ باید نرم و به دور از تنش باشد؛ همانند آنچه خداوند به حضرت موسی^(ع) پیش از دیدار با فرعون امر فرمود: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا... اَمَا بِهِ نَرَمِي بِاَوْ سَخْنُ بَكُوَيْد...﴾ (طه/۴۴). ۳- سخن بلیغ باید مستدل، محکم و استوار باشد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید ﴿(الأحزاب/۷۰)﴾، چراکه کلام باید مستدل و مبرهن باشد و مانند سدّ مستحکم و نفوذناپذیر (ر.ک؛ جوادى آملی، ۱۳۸۷، ج ۸: ۸۴-۸۵). ۴- به سوی خدا فرابخواند: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ چه کسی خوش‌گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: من از مسلمانانم؟! ﴿(فصلت/۳۳). البته این قسم، سرآمد مضامین کلام بلیغ است؛ یعنی بهترین کلام آن است که به سوی خدا فرابخواند و در مقابل، «احسن قول» سخن کسانی است که وجود خدا را انکار می‌کند که قرآن به سخنان آنها، ﴿قُلْنَا إِذًا شَطَطًا...﴾ سخنی به گزاف گفته‌ایم ﴿(الکهف/۱۴)﴾ کلام‌های پراکنده می‌گوید. قول لغو نیز سخنی است که سودی در گفتن و پرداختن به آن نیست. بنابراین، از کلام بلیغ خارج می‌گردد: ﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ...﴾ گروهی خواهند گفت: آنها سه نفر بودند، که چهارمین آنها سگشان بود!... ﴿(الکهف/۲۲). اینکه عده‌ای به جای پندپذیری از ماجرای اصحاب کهف، ذهن و فکر خود را مشغول به این امر کردند که تعداد آنها چند نفر بود، در حالی که آگاه شدن از تعداد آنها در اصل ماجرا تغییری ایجاد نمی‌کند و خداوند متعال دوری از سخنان لغو را ویژگی مؤمنان می‌شمارد: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند ﴿(المؤمنون/۳)﴾.

قول اثم: آن قسم از سخنان است که گناه و عصیان محسوب می‌شود و ماهیتاً از سخن بلیغ خارج می‌گردد، اعمّ از غیبت و سخن زور: ﴿... وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ: و از سخن باطل بپرهیزید!﴾ (الحج/۳۰). برای قول زور نیز مصادیق فراوانی ذکر شده است؛ از جمله: دروغ، غنا و گواهی دروغ و ناحق که برخی از آنها در ردیف شرک به خدا آمده است (ر.ک: قرائتی، ۱۳۸۴: ۳۸)؛ مثلاً انکار معاد، دروغ است: ﴿وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ: و کسانی که [معاد] منکر شدند، بدانند دروغ می‌گفتند﴾ (النحل/۳۹). بنابراین، از منظر قرآن، کلام بلیغ کلامی است که از نظر فصاحت، علاوه بر رعایت تمام قواعد دستوری، نگارشی، املائی و تألیفی، کلامی روشن، موجز و ساده باشد و از نظر بلاغی، از میان اقوال چهارگانه (معروف، حسن، لغو و اثم)، قول معروف و حسن باشد.

متکلم بلیغ از منظر قرآن

پیامبران الهی به عنوان الگوهای جوامع بشری، در ارتباط خود با دیگران، همواره به لسان مردم به تبیین دین و آیین الهی پرداخته‌اند و به موجب زمان‌ها و مکان‌ها، روش تبلیغی خاصی را به کار گرفته‌اند. خداوند در این مسیر برای پیامبران و اولیا، اصول مهمی را تبیین نموده که موظف به اجرای آن هستند و دیگران با معیار قرار دادن این اصول، می‌توانند مبلغین راستین را از مدعیان دروغین بازشناسند. برابر آیه شریفه ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ: با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت یافتگان داناتر است﴾ (النحل/۱۲۵)، متکلم باید: ۱- نیت الهی داشته باشد. ۲- به سوی خدا دعوت کند و این کار را به سه شیوه می‌تواند اجرا کند: الف) حکمت. ب) موعظه حسنه. ج) مجادله احسن. خداوند متعال در آیه فوق برای موعظه و مجادله، صفت و قید احسن را ذکر می‌فرماید، ولی برای حکمت توصیف و شرطی قائل نمی‌شود؛ زیرا حکمت یک معنا دارد و آن علمی است که از سوی خدا بر دل اولیاء نازل می‌شود و برای آن وجه مضرّی قابل تصوّر نیست تا نیازمند

قید و صفت باشد. اما مجادله و موعظه شمشیر دولبه هستند که گاه زیان آنها بیش از سودشان است. بنابراین، متکلم موظف است شیوه احسن آنها را برگزیند، به‌ویژه در مجادله که روشی محکم برای تنبیه عوام است؛ زیرا متکلم به روشی حکیمانه با مبناهای فکری مخاطبان، اصول فکری خود را اثبات می‌کند و به همین دلیل، مجادله گفته می‌شود که مقدمه‌ها را مخاطب می‌آورد و نتیجه را متکلم می‌گیرد. همانند روشی که حضرت ابراهیم^(ع) در مقابل ستاره‌پرستان اتخاذ کرد. حضرت ابراهیم^(ع) با مشاهده ستارگان، ماه و خورشید، هر یک را خدای خویش خواند (از مقدمات آنها بهره می‌گیرد)، ولی پس از افول و غروب آنان، فرمود من غروب‌کنندگان را دوست ندارم (نتیجه خود را بیان می‌کند). همچنین می‌فرماید: از آنچه که مردم با خدا شریک می‌کنند، بیزارم: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْإِفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لم يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ: هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم! * و هنگامی که ماه را دید که (سینه افق را) می‌شکافت، گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت: اگر پروردگار مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود. * و هنگامی که خورشید را دید که (سینه افق را) می‌شکافت، گفت: این خدای من است؟ این بزرگتر است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من از شریک‌هایی که شما (برای خدا) می‌سازید، بیزارم! ﴿(الأنعام/۷۶-۷۸). این روش دیالکتیک در میان فلاسفه به روش سقراط مشهور است. حکایت است که روزی سقراط با یکی از اعیان ملاقات کرد. او نام پدران خود را بر سقراط شمرد و بر آنان افتخار و سقراط را تحقیر کرد و گفت که تو از خاندان پست و بی‌مقداری هستی. سقراط در جواب به او گفت: پدران تو همه اشخاص بزرگ، عالی‌قدر و صاحب‌مقام بودند، ولی تو خود نتوانستی به مقامی برسی. نَسَب و خانواده من از خودم شروع می‌شود، ولی خانواده تو به تو ختم می‌شود. پس تو ننگ خانواده خود هستی و من افتخار خاندان خود می‌باشم (ر.ک؛ محمدی اشتهازدی، ۱۳۷۹: ۴۸۰-۴۸۱). اما در شیوه موعظه که روش غالب ادیان است، خداوند صفت ﴿الْحَسَنَةَ﴾ را برای آن واجب می‌شمرد. می‌توان گفت این وصف

تعبیر دیگر از «قَوْلًا مَّعْرُوفًا» است؛ یعنی متکلم باید موعظه و نصیحت را در زیباترین کلام و بیان ادا کند، در غیر این صورت، نه تنها گیرندگان را نمی‌تواند به سبیل الهی دعوت کند، بلکه آنها را گریزان نیز می‌سازد. بیان این ویژگی‌ها مربوط به کلام است که ذکر شد. پس یکی از وظایف خطیر بلاغت متکلم، بیان لطیف و ظریف موعظه و مجادله است که متکلم با این شمشیر دولبه باید غافلین را هوشیار سازد، نه اینکه ضعف‌ها و ناتوانی‌ها را نشانه برود و گمراهی بیافریند یا نفرت ایجاد کند، چنان‌که پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «مَا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ هُدًى كَانُوا عَلَيْهِ إِلَّا أَوْتُوا الْجَدَلَ: بعد از هدایت، هیچ گروهی گمراه نشدند، مگر اینکه به جدل روی آوردند» (نهج‌الفصاحه ح ۱۱۲۱).

۳- دارای شور، شوق و حرص بر تبلیغ باشد و نیز باید در هدایت مؤمنان حرص باشد و از هیچ کوشش فکری و عملی در راستای هدایت آنها دریغ نکند: «مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ: رنج‌های شما بر او سخت است» (التوبه/۱۲۸).

۴- مهربان و نسبت به مستمعین رؤف باشد: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ: و نسبت به مؤمنان، رؤف و مهربان است!» (همان)

۵- از وظایف دیگر یک متکلم بلیغ در ارتباط کلامی این است که عامل به معروف باشد تا بر هدایت‌ها بیفزاید، چراکه فاسق بی‌اشتیاقی را با فسق خود انتشار می‌دهد: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ: آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید» (البقره/۴۴).

مستمع بلیغ از منظر قرآن

زبان چهار مهارت دارد: سخن گفتن، گوش دادن، نوشتن و خواندن. سخن گفتن و نوشتن، مهارت‌ها یا جنبه‌های فعال زبان هستند، ولی گوش دادن و خواندن، مهارت‌های پذیرای زبان می‌باشند (ر.ک؛ باطنی، ۱۳۸۵: ۷۵-۷۶). آنچه در بخش بلاغت متکلم گفته شد، راجع به جنبه فعال زبان بود. اما در بخش مستمع، به جنبه پذیرای زبان می‌پردازیم. هنگام گوش دادن و خواندن، شخص اندیشه‌هایی را که در قالب گفتار یا نوشتار عرضه می‌شوند، از راه گوش یا چشم دریافت و آنگاه ادراک می‌کند. به همین دلیل، به این دو، مهارت‌های پذیرای زبان می‌گویند (ر.ک؛ همان: ۷۶). اینکه ما صدای اصوات را می‌شنویم، تقریباً امری غیرارادی است که همه افراد از قوه

شنوایی برخوردارند، آن را می‌شنوند. اما شنیدن و خواندنی که همراه با درک و فهمیدن باشد و انسان را به تفکر وادارد، نیازمند مهارت‌های بسیاری است که در همه افراد یکسان نیست. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، انسان دارای کمالی است که در صورت انتخاب بهترین راه، امید است هدایت و بدان دست یابد. از منظر قرآن، خدا کسانی را هدایت کرده که از میان اقوال نیک، نیکترین آنها را انتخاب می‌کنند: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ: همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیک‌ترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده﴾ (الزمر/ ۱۸). بر اساس این آیه، مستمع بلیغ کسی است که می‌شنود، می‌فهمد و انتخاب می‌کند؛ زیرا میان شنیدن و درست‌اندیشی رابطه مستقیم وجود دارد. به فرموده امام صادق^(ع): «سه چیز نشانگر درست‌اندیشی است: خوش‌برخوردی، خوب گوش سپردن و خوب پاسخ دادن» (حرآنی، ۱۳۸۴: ۵۸۳)؛ زیرا کسی که خوب گوش می‌کند، خوب می‌فهمد و خوب عمل می‌کند. امیرالمؤمنین علی^(ع) می‌فرماید: «مَنْ أَحْسَنَ الْإِسْتِمَاعَ تَعَجَّلَ الْإِنْتِفَاعَ: هر که سخنان را نیکو بشنود، به بهره‌مندی شتابد» (آمدی، ۱۳۸۰: ۷۹۶). بنابراین، از ویژگی مستمع بلیغ در قرآن عبارتند از: ۱- همسویی شنیدن با فهم. ۲- تشخیص و یافتن سخنان نیکو. ۳- بهترین آنها را برگزیدن. به گفته طبرسی در تفسیر مجمع‌البیان، از ویژگی‌های اساسی بندگان راستین خدا این است که دیدگاه‌ها و سخنان را می‌شنوند و نگاه بهترین و زیباترین آنها را برای زندگی انسانی برمی‌گزینند و بدینسان، قرآن مردم را به زندگی متفکرانه، آگاهانه، اندیشمندانه، حق‌طلبانه و مترقی فرامی‌خواند و از دنباله‌روی کورکورانه و بدون آگاهی سخت بر حذر می‌دارد (ر.ک؛ الطبرسی، ۱۳۸۰، ج ۱۲: ۵۱۱). ۴- پرهیز از پیروی کورکورانه تابوها و قوانین‌های غیرعقلانه در جامعه. بنابراین، کسانی را که تابع اقوال و افعال پدران و پیشینیان بودند و گفتند ما از پدرانمان شنیدیم: ﴿سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى: ما چنین چیزی را هرگز در نیاکان خود نشنیده‌ایم!﴾ (المؤمنون/ ۲۴) و از آن‌ها آموختیم: ﴿قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ: گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند.﴾ (الشعراء/ ۷۴) محکوم می‌کند و می‌فرماید در قیامت، اینها پدرانشان را گمراه خواهند یافت: ﴿إِنَّهُمْ أَلَفُوا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ: چرا که آنها پدران خود را گمراه یافتند﴾ (الصافات/ ۶۹). پس این گونه تبعیت‌ها، ارمانی جز گمراهی ندارد. از این روی، بر مستمع بلیغ است که کلام را بر محک عقل و اندیشه بسنجد، نه اقوال بی‌پایه پیشینیان. ۵- پرهیز از لجاجت: ﴿وَلَقَدْ

جاءَ تَهُمُ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ. پیامبران‌شان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آنها ایمان نمی‌آوردند به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند! ﴿(الأعراف/۱۰۱)﴾؛ یعنی زمانی که حق را می‌شنوند، به سبب تکبر و لجاجتی که در سینه‌هایشان است، ﴿إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا﴾ در سینه‌هایشان فقط تکبر است ﴿(غافر/۵۶)﴾ به موضع اشتباه خود اقرار نمی‌کنند. البته خداوند می‌فرماید: ﴿مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ﴾ هرگز به خواسته خود نمی‌رسند ﴿(همان)﴾. ۷- از ویژگی دیگر مستمع بلیغ این است که سمع و فهم او در برابر حق باید با عمل همراه باشد تا به فلاح ختم شود: ﴿أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و این‌ها همان رستگاران واقعی هستند ﴿(النور/۵۱)﴾. در قرآن کریم، نمونه چنین عملی در زندگی حضرت ابراهیم^(ع) و حضرت اسماعیل^(ع) نشان داده شده است. آن هنگام که خداوند به حضرت ابراهیم^(ع) دستور ذبح فرزندش را می‌دهند، ایشان بدون چون و چرا آن را می‌پذیرند و تسلیم فرمان الهی می‌شوند. همچنین حضرت اسماعیل^(ع) نیز هنگامی که این دستور الهی را از زبان پیامبر زمان خویش می‌شنوند، در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورد و بدون هیچ تردید و یا تأخیری فوراً آن را می‌پذیرند: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ پس چون او همراه پدر به [سن] کار و کوشش رسید، گفت: پسر من در خواب که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟ گفت: پدرم آنچه دستور یافته‌ای انجام ده، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت. ﴿(الصافات/۱۰۲)﴾.

نتیجه‌گیری

مقوله ارتباط از آنجا که همیشه در زندگی انسان وجود داشته است و امری حیاتی بوده است، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. به همین دلیل، همواره مورد توجه بوده است و از ابتدا تمام پیامبران الهی بدان اهتمام ویژه داشتند. همچنین در میان فلاسفه‌ای همچون ارسطو، فارابی و ... جایگاه ویژه‌ای داشته است. در عصر حاضر نیز به دلیل ایجاد وسائل ارتباط جمعی و افزایش راه‌های ارتباطی، اهمیت آن نمود بیشتری یافته است و بسیاری از محققان به مطالعه علمی آن پرداخته‌اند. ارتباط در قرآن تنها به مقوله ارتباط کلامی و یا نوع ارتباط کلامی انسان با انسان ختم نمی‌شود، بلکه شامل تمام ارتباط‌های موجود در عالم هستی، اعم از رابطه خدا با تمام موجودات هستی

می‌باشد، رابطه انسان با جهان پیرامون خود به دو صورت کلامی و غیرکلامی انجام می‌گیرد که ارتباطات کلامی انسان به سه دسته ارتباط با خود، ارتباط با خدا و ارتباط با دیگران تقسیم می‌شود و در ارتباط با خدا، مبنای ارتباط بر دو اصل نیاز و جود است که نیاز، علت ارتباط انسان و جود، علت ارتباط خداست و انسان با ابزار نماز، دعا، بکاء و ... به این ارتباط تداوم می‌دهد و خداوند با ظهور اسمائی و صفاتی خود، نیازها را اجابت می‌کند؛ آن هم در قالب جلوه‌هایی چون الهام‌ها، توفیق‌ها و ... این ارتباط نیز به گونه‌ای است که اگر انسان به کلام، گفتار و دیگر اعمال خود رنگ و صبغه الهی ندهد، نمی‌تواند هم‌کلام خداوند گردد. قرآن کریم به طور کامل به ارتباط‌های انسان پرداخته که از جمله آنها بلاغت در ارتباط کلامی است. ارتباط کلامی بلیغ، نتیجه و حاصل بلاغت در عناصر ارتباطی (متکلم، مستمع و کلام) است. از این روی، در این مقاله ویژگی‌ها و خصوصیات هر یک از آنها از دیدگاه قرآن کریم شرح داده شده است؛ بدین صورت که ارتباط با خود پایه سایر ارتباط‌های انسان است و اگر انسان به درستی با خود سخن نگوید، نمی‌تواند با دیگران نیز ارتباط موفقی داشته باشد و کلامی که انتخاب می‌کند، باید بلیغ باشد. از منظر قرآن، کلام بلیغ کلامی است که از نظر فصاحت، علاوه بر رعایت تمام قواعد دستوری، نگارشی، املائی و تألیفی، کلامی روشن، موجز و ساده باشد و از نظر بلاغی، از میان اقوال چهارگانه (معروف، حسن، لغو و اثم)، قول معروف و حسن باشد. از سویی، انسان در ارتباط با دیگران یا در جایگاه متکلم و گوینده است و یا در جایگاه مستمع و شنونده که در هر دو صورت، ملزم به انجام وظایف خاصی است که خداوند متعال تعیین کرده است؛ به این صورت که متکلم بلیغ باید، اول نیت الهی داشته باشد، دوم به سوی خدا دعوت کند، سوم باید شور، شوق و حریص به تبلیغ داشته باشد، چهارم مهربان و دلسوز باشد و پنجم عامل به معروف باشد. مستمع بلیغ نیز باید اولاً سمعی توأم با فهم داشته باشد، ثانیاً سخنان نیکو را تشخیص دهد، ثالثاً بهترین آنها را انتخاب کند، رابعاً از پیروی کورکورانه دوری نماید و خامساً از لجاجت پرهیز کند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

نهج الفصاحه.

- آمدی، عبدالواحد. (۱۳۸۰). *غررالحکم و دررالکلم*. ترجمه محمدعلی انصاری. ویرایش و تصحیح مهدی انصاری قمی. قم: انتشارات امام عصر^(ع).
- احمدی، علی اصغر. (۱۳۸۱). *روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- الطبرسی، الفضل بن الحسن. (۱۳۸۰). *ترجمه تفسیر مجمع البیان*. ترجمه علی کرمی. تهران: انتشارات فراهانی.
- اسفندیاری، محمد. (۱۳۸۸). *بعد اجتماعی اسلام*. قم: انتشارات صحیفه خرد.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). *درباره زبان (مجموعه مقالات)*. تهران: انتشارات آگاه.
- باقری اصل، حیدر. (۱۳۸۳). *تبیین واحد ارتباط و حیانی در قرآن کریم*. علوم انسانی «مقالات و بررسی‌ها» (علمی-پژوهشی)، شماره ۷۵، بهار و تابستان. صص ۴۱-۵۶.
- بورن، آد. (۱۳۷۹). *بعد فرهنگی ارتباطات برای توسعه*. ترجمه مهرسیما فلسفی. تهران: انتشارات سروش.
- جمشیدنژاد، غلامرضا. (۱۳۸۸). *آرمان شهر فارابی (مروری بر زندگی و آثار ابونصر محمد فارابی)*. زیر نظر علیرضا مختارپور قهرودی. تهران: انتشارات همشهری.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۷). *تفسیر موضوعی قرآن کریم*. ج ۳ و ج ۱۷، قم: نشر إسرائ.
- _____ . (۱۳۸۸). *تفسیر موضوعی قرآن کریم (حیات حقیقی انسان در قرآن)* ج ۱۵. قم: نشر إسرائ.
- _____ . (۱۳۸۶). *حماسه و عرفان*. قم: نشر إسرائ.
- حرآنی، ابومحمد. (۱۳۸۴). *تحف العقول*. قم: انتشارات آل علی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغت نامه دهخدا*. زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راجرز، اورت میچل. (۱۳۸۶). *تاریخ تحلیلی علم ارتباطات؛ رویکردی شرح حال نگارانه*. ترجمه و تحشیه: غلامرضا آذری. تهران: انتشارات درانژه.
- رجایی، محمدخلیل. (۱۳۷۹). *معالم البلاغه در معانی و بیان و بدیع*. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- رسولی، حجت. (۱۳۸۰). *تأملی در تعریف بلاغت و مراحل تکامل آن*. پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی (علمی - پژوهشی). شماره ۳۱. پاییز. صص ۸۹-۹۸.
- زکریایی، محمدعلی. (۱۳۹۰). *فرهنگ مطهر مفاهیم، اصطلاحات و تعابیر علوم انسانی - دینی از دیدگاه شهید مرتضی مطهری*. تهران: انتشارات جامعه و فرهنگ.

- زورق، محمدحسین. (۱۳۸۹). *ارتباطات و آگاهی (مفاهیم، مبانی و روش‌ها)*. تهران: انتشارات سروش.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۴). *معانی*. تهران: نشر میترا.
- صدرالدین شیرازی، محمد. (۱۳۸۱). *مبدأ و معاد*. ترجمه احمد حسینی اردکانی. به کوشش عبدالله نورانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۷۴). *ترجمه تفسیر المیزان*. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: انتشارات اسلامی.
- قیاض، ابراهیم. (۱۳۸۹). *تعامل دین، فرهنگ و ارتباطات*. تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- قرائتی، محسن. (۱۳۸۴). *تفسیر نور*. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- کریمی، یوسف. (۱۳۸۹). *روانشناسی شخصیت*. تهران: نشر ویرایش.
- لیتل جان، استیفن. (۱۳۸۴). *نظریه‌های ارتباطات*. ترجمه مرتضی نوربخش و اکبر میرحسینی. تهران: نشر جنگل.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الانوار*. بیروت: انتشارات دارالاحیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۸). *تحفه آثار (تلخیص و ترجمه بحار الانوار)* به کوشش شمس الضحی. تهران: انتشارات کتاب نیستان.
- محسنیان راد، مهدی. (۱۳۸۲). *ارتباط‌شناسی*. تهران: انتشارات سروش.
- محمدی اشتهاردی، محمد. (۱۳۷۹). *پندهای جاویدان*. تهران: انتشارات نبوی.
- وزین پور، نادر. (۱۳۷۴). *بر سمند سخن، تهران*: انتشارات فروغی.